



کنجکاوای شاگرد «سید بحرالعلوم» و ماجرای سرداب سامرا

یکی از شاگردان نزدیک سید بحرالعلوم می‌گوید: روزی به طور معمول مردم دور سید حلقه زده بودند اما او آن روز دوست داشت با خودش خلوت کند، پس از اینکه جمعیت متفرق شد دیدم در اتاقش نیست. پس پابره‌نه به دنبال استاد رفتم!

بازخوانی کرامتی از سید بحرالعلوم

کنجکاوای شاگرد «سید بحرالعلوم» و ماجرای سرداب سامرا

یکی از شاگردان نزدیک سید بحرالعلوم می‌گوید: روزی به طور معمول مردم دور سید حلقه زده بودند اما او آن روز دوست داشت با خودش خلوت کند، پس از اینکه جمعیت متفرق شد دیدم در اتاقش نیست. پس پابره‌نه به دنبال استاد رفتم!

سید مهدی بحرالعلوم که نام کاملش «سید محمدمهدی بن مرتضی بن محمد بروجرودی طباطبایی» است، از مشاهیر علمای شیعه در قرن دوازدهم، متبحر در فقه، اصول، حدیث، کلام، تفسیر، رجال و سیر و سلوک معنوی در سال 1155 هجری (و به قولی در 1154) در کربلا متولد شد.

پدر و اجداد او از دانشمندان سرشناس بودند و با بعضی از خاندان‌های علمی شیعه، از جمله خاندان مجلسی، خویشاوندی سببی یا نسبی داشتند و به دلیل همین پیوند خانوادگی، سید بحرالعلوم از مجلسی اول به عنوان جد و از مجلسی دوم به عنوان دایی یاد می‌کند.

پیش از این در گزارشی مفصل با عنوان «سید بحرالعلوم، مدرس فقه اهل سنت و بانی مسلمان شدن یهودی‌ها» به معرفی این فقیه و عالم جلیل‌القدر پرداختیم.

مقام عرفانی سید بحرالعلوم به قدری بلند و وصف‌ناپذیر است که عارف بی‌بدیلی همانند مرحوم قاضی طباطبایی(ره) درباره او فرموده است: «سه نفر در طول تاریخ عارفان، به مقام تمکن در توحید رسیده‌اند: سید بن طاووس، احمد بن فهد حلی و سید مهدی بحرالعلوم».

در ادامه به نمونه‌ای از مکاشفه سید بحرالعلوم به نقل از کتاب «نامداران مکاشفه و کرامت» نوشته حجت‌الاسلام حمید احمدی جلفایی اشاره می‌شود:

*ماجرای صحبت سید بحرالعلوم با امام زمان(عج) در سرداب سامرا

این داستان را سید مرتضی طباطبایی که از شاگردان بسیار نزدیک سید بحرالعلوم بوده، نقل کرده است:

در سفر زیارت سامرا همراه او بودم، او حجره‌ای داشت که تنها در آن جا می‌خوابید و من نیز حجره‌ای متصل به آن حجره داشتم و در همه احوال، مراقب و مواظب سید بودم، شب مردم نزد او جمع می‌شدند تا اینکه پاسی از شب گذشت.

روزی به طور معمول او نشست و مردم دور او حلقه زدند، از قیافه مبارک او دیدم مثل اینکه امروز اجتماع مردم را دوست ندارد و دوست دارد با خودش خلوت کند و در سخنان او نشانه‌ای از عجله بود تا اینکه مردم متفرق شدند و جز من کسی باقی نماند.

سپس مرا نیز امر فرمود تا بیرون بروم، من به حجره خود رفتم و در احوال او فکر می‌کردم، زمانی صبر کردم، سپس به صورت مخفی بیرون آمدم تا از حال سید جويا شوم، دیدم در حجره سید بسته است، از شکاف در نگاه کردم، دیدم چراغ او روشن است و کسی در حجره نیست. داخل حجره شدم و از وضع منزل دانستم که امشب را نخواهیده و به جایی رفته است.

سپس با پای برهنه در طلب سید برآمده، داخل صحن شریف حرم عسکریین امام هادی و امام عسکری(ع) شدم، دیدم درهای حرم بسته است، در طرف خارج حرم، جستجو کردم، اثری از او نیافتم، داخل سرداب شدم، دیدم درها باز است از پله‌های آن آهسته پایین رفتم، به طوری که هیچ حس و حرکتی از من ظاهر نشود، همه‌ای از سرداب شنیدم، دیدم مثل اینکه گویا با کسی سخن می‌گوید، ولی من کلمات او را تشخیص نمی‌دادم تا اینکه سه یا چهار پله مانده بود، من در نهایت آهستگی می‌رفتم. ناگاه سید بحرالعلوم از همان مکان بلند شد و گفت: سید مرتضی چه می‌کنی؟ چرا از خانه بیرون آمدی؟

من در جای خود، میخکوب شدم و به فکر فرو رفتم و جوابی با معذورت دادم و در میان عذرخواهی، باز از پله‌ها پایین رفتم تا آن جا

که صحنه را مشاهده می‌کردم و سید را دیدم که تنها رو به قبیله ایستاده و اثری از کسی دیگر نیست و دانستم که او با کسی سخن می‌گفت و بعداً متوجه شدم که او با امام عصر(عج) تکلم می‌کرد.